

بررسی میزان تجدّدگرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد و عوامل مؤثر بر آن

دکتر داریوش حیدری بیگوند* (استادیار علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد)

bigvand@ferdowsi.um.ac.ir

داوود نادمی (کارشناس ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)

davood.nademi@gmail.com

چکیده

هدف تحقیق یافتن پاسخ سؤال‌های پژوهش است، که عبارتند از: ۱- «تجدّدگرایی» چیست؟ ۲- تجدّدگرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد چگونه است؟ ۳- چه عواملی به چه میزان در تجدّدگرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد مؤثر هستند؟ در مباحث نظری از نظریات اندیشمندانی همچون کارل مارکس، کارل مانهایم، یورگن هابرماس، ویلفرد دیپاره تو، دیوید رایسمن و آلفرد آدلر استفاده شده است. روش تحقیق پیمایشی و جامعه آماری آن دختران دانشجوی کلیه دانشکده‌های دانشگاه فردوسی مشهد در سال ۱۳۸۶ بوده‌اند. روش نمونه‌گیری، روش تصادفی سیستماتیک بوده و حجم کل نمونه ۴۰۰ نفر است. مهم‌ترین روش‌های آماری استفاده شده عبارتند از: مقایسه میانگین‌ها، تحلیل عاملی، تحلیل واریانس، تحلیل رگرسیون، ضریب مسیر.

بر اساس تحلیل علی چند متغیری هم‌زمان محرومیت نسبی، و به ویژه ناهماهنگی پایگاه، بیشترین تأثیر را در تجدّدگرایی دختران دانشجو دارد. میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن، و گسترش دامنه ارتباطات، به ویژه با جوامع صنعتی و فرهنگ آن‌ها از این نظر در درجه دوم اهمیت قرار دارد. عدم تأهل و تثبیت نیافتگی پایگاه در خانواده تولید مثل از این نظر در درجه سوم اهمیت است. بر اساس تحلیل دو متغیری با متغیرهای مستقل کیفی، تماس با جوامع صنعتی و فراصنعتی و فرهنگ آن‌ها همراه با عدم اطمینان به آینده شغلی رشته تحصیلی، با فاصله، بیشترین تأثیر را بر افزایش تجدّدگرایی این دختران دانشجو دارد. از این نظر منشأ سکونتی غیر شهری در درجه دوم، و عدم تأهل در درجه سوم

* نویسنده مسؤول

مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار و تابستان ۱۳۸۸، صص ۱۶۹-۱۹۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۵/۵ تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۱۰/۱۵

اهمیت قرار دارد. همه این عوامل افزایش تجددگرایی را با توجه به نتایج بالایی توان به چهار دسته اصلی خلاصه کرد: ۱- محرومیت نسبی و به ویژه ناهماهنگی پایگاه ۲- گسترش دامنه ارتباطات و ارتباط با جوامع صنعتی و فراصنعتی و مظاهر و فرهنگ آن ها ۳- نامناسب بودن وضعیت ازدواج و اقتصادی تاکنون ۴- عدم اطمینان به آینده ازدواج و اقتصادی (یا اشتغالی).

مقاله فوق، مستخرج از طرح پژوهشی شماره ۲ «ویژه» مصوب جلسه مورخ ۸۵/۳/۲۰ کمیته منتخب شورای محترم پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد می باشد.

کلید واژه ها: تجددگرایی، مدرنیسم، رضایت و کیفیت زندگی، وسایل ارتباط جمعی مدرن، مد گرایی.

مقدمه

تجدد معادل کلمه لاتینی مدرنیته^۱ و آن عبارت از شکلی از زندگی اجتماعی در کلیه ابعاد آن است که در آن محور اصلی تولید، تولید صنعتی ماشینی انبوه و سرمایه بر می باشد. این نحوه تولید، زندگی اجتماعی را ماهیتی بسیار پیچیده، پویا و گسترش یابنده می بخشد. مدرنیته و فرآیند مدرنیزاسیون، با انقلاب صنعتی بریتانیا آغاز شده، با توأم شدن آن با انقلاب علمی، شتاب فزاینده یافته، و ابتدا به اروپا و امریکای شمالی، و سپس به بعضی نقاط دیگر جهان نیز انتشار یافته و در حال حاضر نیز به نقاط دیگر جهان در حال تراوش و انتشار می باشد. فرآیند تحول و انتقال از جوامع سنتی ماقبل صنعتی به جوامع با نحوه تولید ماشینی انبوه و سرمایه بر، «متجدد شدن» یا مدرنیزاسیون^۲ نیز نامیده می شود. اصولاً مدرنیته (یا تجدد) بیشتر یک فرآیند پیوسته، تا یک وضعیت سکونی است، و چنان جوامعی در اثر ایجاد و کاربرد پیوسته نوآوری ها در حال تغییر و تحول دائمی هستند. تجددگرایی یا مدرنیسم^۳ گرایش احساسی، فکری و عملی افراد به مدرنیته و فرآیند مدرنیزاسیون است. تمام پدیده هایی که مورد اشاره قرار گرفتند به نحوی با تجددگرایی مرتبط هستند، لیکن هیچ کدام کاملاً بر حوزه معنایی آن انطباق ندارند.

۱ - Modernity

۲ - Modernization

۳ - Modernism

دایره‌المعارف انگلیسی زبان انکارتا «مدرنیسم» را، که معادل لاتینی «تجدد‌گرایی» است، به شرحی تعریف می‌کند که ترجمه صریح آن چنین است: «مدرنیسم، گرایش فکری است که نیروی افراد انسانی را در خلق، بهبود و شکل‌بخشیدن مجدد محیط آن‌ها به کمک دانش علمی، تکنولوژی و یا آزمایش عملی تأیید می‌کند، و معتقد است تغییر نهایتاً به بهبود منتهی می‌شود، و بنابراین در ماهیت خود هم پیشرو و هم خوش بینانه است» (انکارتا، ۲۰۰۹).

تجدد‌گرایی در جوامع توسعه‌نیافته و در حال گذار کنونی عبارت است از میزان ترجیح احساسی، فکری و عملی ارزش‌ها و هنجارهای مدرنیاسیون و مدرنیته و زندگی در جامعه صنعتی و فراصنعتی و مظاهر اقتصادی، فرهنگی و معیشتی همراه با آن نسبت به ارزش‌ها، هنجارها و زندگی در جامعه سنتی ماقبل صنعتی است.

طرح مسأله

طرح مسأله شامل سه سؤال بنیادین زیر است:

- ۱- «تجدد‌گرایی» چیست؟
- ۲- تجدد‌گرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد چگونه است؟
- ۳- چه عواملی به چه میزان در تجدد‌گرایی دانشجویان دختر دانشگاه فردوسی مشهد مؤثر هستند؟

تحلیل نظری

تجدد‌گرایی با «کنجکاوی»^۱ و نو‌خواهی اشتراکاتی دارد، لیکن کاملاً بر آن‌ها منطبق نیست. کنجکاوی یک گرایش غریزی خود جوش و مستقل از هدایت آگاهانه و ارادی است که به بارزترین شکل در رفتارهای بازی و کنجکاوی نوزادان و کودکان ظاهر می‌شود. براساس نظریات رفتار شناسان زیستی، روان‌شناسان ژرفا، روان‌شناسان تکوینی و انسان‌شناسان در بین گونه‌های موجودات زنده هرچه شاخص انسفالیزاسیون^۲ یک گونه بالاتر، و ظرفیت یادگیری همراه با آن بیشتر باشد، گرایش‌های بازی و کنجکاوی (که طبق نظم و ترتیب تعیین

۱- Curiosity

۲- Encephalization Index

شده در برنامه ژنوتیپی تکوین جریان می‌یابد) شدیدتر هستند و مراحل طولانی تری از زندگی را در بر می‌گیرند. در گونه‌های با شاخص انسفالیزاسیون پایین تر چنین رفتارهایی یا اصلاً ظاهر نمی‌شوند یا به درجات کمتر یا بیشتری محدود و منحصر به دوران نوزادی، کودکی و جوانی هستند. دانشمندان فوق معتقدند که در گونه انسان (که بالاترین شاخص انسفالیزاسیون را دارد) رفتارهای بازی و کنجکاوی، بالقوه در تمام مراحل زندگی باقی می‌ماند و به طور غیر اختصاصی معطوف به هر امر تازه می‌باشند. این گرایش‌ها در مراحل بزرگ سالی بسته به روند بیوگرافیک سیر زندگی به صورت خلاقیت‌های فلسفی، علمی و هنری، و همچنین رفتارهای ماجراجویانه و شاعیری و کنجکاوی‌ها و فضولی‌های زندگی روزمره متجلی می‌شوند. «نخواهی» بسته به مورد به میزانی کمتر یا بیشتر کنجکاوی (به مفهوم فوق) را در بر می‌گیرد، لیکن کم و بیش از آن فراتر نیز می‌رود، و فرآیندهای روانی و رفتاری ثانویه، یعنی تفکرات و کنش‌های اختیاری انتخاب‌گرانه آگاهانه و ارادی معطوف به هدف‌های کم و بیش دراز مدت آگاهانه و ارادی فراتر از تکانه‌ها و انگیزتگی‌های لحظه‌ای و آنی را نیز شامل می‌شود. از جمله رفتارهای نوگرایانه که به اشکال جمعی و اجتماعی نیز متجلی می‌شوند پدیده مد^۱ و مدگرایی است که به صورت گرایش به رقابت و تقلید در خودنمایی در زمینه‌های بیان، نحوه زندگی، مصرف، و به ویژه در لباس، بیشتر در بین جوانان هر دو جنس مخصوصاً جنس مؤنث ظاهر می‌شود.

پدیده مد به عنوان نمونه بارزی از رفتارهای نوگرایانه فردی و جمعی در جوامع انسانی از زمانی آغاز می‌شود که جوامع طبقاتی سنتی مبتنی بر کشت و زرع و نظام فئودالی یکی پس از دیگری به جوامع صنعتی مبتنی بر تولید انبوه ماشینی سرمایه بر تبدیل می‌شوند. در اثر این دگرگونی‌ها و ضروریات اقتصادی جدید ناشی از آن‌ها هنجارهای طبقاتی و ثابت کنترل‌کننده و حاکم بر مصرف و رفتار و نحوه لباس پوشیدن به طور فزاینده قوت خود را از دست می‌دهند و در هم می‌شکنند. طبقه‌ای از تجار سرمایه دار تازه به ثروت رسیده در حال ترقی، با طبقه اشراف و نجیب‌زادگان در حال مقروض شدن و ورشکستگی، در نحوه زندگی و لباس پوشیدن به رقابت نمایشی بر می‌خیزند. در اثر این رقابت متقابل در رأس سلسله مراتب طبقاتی، مد و تعویض آن به جریان می‌افتد. طبقات پایین تر که هنجارهای مصرف و رفتار و لباس پوشیدن طبقاتی و ممنوعیت‌های اقتباس و تقلید از طبقات بالا را کمتر و کمتر در مقابل خود می‌بینند، از طبقات بالاتر تقلید می‌کنند، و این نیز محرک قوی تری برای تسریع نوآوری‌هایی از این نوع و تشدید مسابقه مصرف در رأس سلسله مراتب می‌شود.

مدگرایی به مفهوم وسیع به عنوان یکی از بارزترین جلوه‌های نوگرایی در زندگی فردی و اجتماعی با تجدد‌گرایی بیشترین انطباق معنایی را دارد. لیکن مد و مدگرایی نیز حوزه معنایی تجدد و تجدد‌گرایی را کاملاً پوشش نمی‌دهند و این دو مفهوم کلیه شئون زندگی اجتماعی در جوامع با تولید انبوه ماشینی سرمایه بر را شامل می‌شوند. یکی از مظاهر مهم تولید انبوه ماشینی سرمایه بر گسترش شهرنشینی و افزایش سهم نسبی معاشرت و همکاری با افراد غیر خویشاوند در همسایگی و محیط کار و روبرو شدن با افراد ناشناس است. بالا رفتن هنجار آموزش و تخصص، ثبات ساعات کار و تنظیم دقیق تر اوقات شبانه روزی، تک هسته‌ای، تک دوره‌ای و نومکان شدن خانواده و انتقال قسمت اعظم عملکردهای آموزشی و تنظیم اوقات فراغت آن به مؤسسات تخصصی بیرون از خانواده و برابری بیشتر اختیارات زن و شوهر در درون خانواده؛ فاصله افتادن بین خانه و محل کار، گسترش بیمه‌های اجتماعی و درمانی، گسترش شبکه‌های ارتباطات از راه دور و وسایل ارتباط جمعی مختلف؛ تجارتي شدن مبادلات و عقلایی شدن و غیر عاطفی شدن روابط گسترده و فاصله گرفتن بیشتر از طبیعت و زندگی طبیعی؛ علمی و عقلایی شدن بهداشت و درمان و سایر شئون زندگی؛ انسان مدار شدن و عقلایی شدن شئون زندگی و نظایر این‌ها.

یکی دیگر از مظاهر مدرنیزاسیون نقش نسبی بیشتر کتابت و قوانین مکتوب نسبت به ارتباطات و هنجارهای دیگر در تنظیم روابط است. میزان تجدد‌گرایی هر فرد وابسته به آن است که تا چه حد در ابعاد عاطفی، فکری و عملی، شرایط، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه صنعتی شهری را بر شرایط، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه سنتی غیر صنعتی و غیر شهری ترجیح می‌دهد.

بنابراین تجدد‌گرایی هر گونه نوظواهی نیست، بلکه جانب داری احساسی و فکری و عملی از تحول زندگی اجتماعی در جهت علمی شدن و صنعتی شدن، شهری شدن و حتی جهانی شدن در کلیه ابعاد و تبعات آن می‌باشد.

عوامل فطری ژرفایی درجات و پدیده‌های پیرامونی نوظواهی و تجدد‌گرایی در بالا به اختصار مورد بررسی قرار گرفتند. از دو متغیر طبیعی جنسیت و سن نیز، در اینجا جنسیت ثابت است (و فقط دختران را در برمی‌گیرد)، و سن، دامنه نوسان بسیار محدودی دارد (زیرا فقط دوران سنی دانشجویی را شامل می‌شود). بنابراین ما در این بخش، فقط عوامل اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی مؤثر بر تفاوت‌های میزان تجدد‌گرایی بین دختران دانشجویی موضوع این پژوهش را مورد بحث و تحلیل قرار خواهیم داد.

در این رابطه دو مفهوم «ایدئولوژی» و «نگرش» در خور توجه هستند. این دو مفهوم از پاره‌ای جهات مشابه یک دیگر، و از جهات دیگر از هم متفاوتند. هر دو مفهوم دارای سه وجه شناختی، احساسی (یا ارزشی) و عملی هستند. ایدئولوژی با جنبه‌های جدلی مبتنی بر تضاد تعلق طبقاتی و وضعیت‌های کم و بیش کلان اجتماعی - اقتصادی مرتبط است. لیکن نگرش، یک مفهوم روان‌شناسی اجتماعی است که علاوه بر ژنوتیپ فرد و مراحل اپی‌ژنتیک فعال‌شدن آن، از تجربیات و عوامل زمینه‌ساز و فعال‌کننده اوان کودکی، و مراحل متوالی سیر زندگی و بیوگرافی فردی نیز ناشی می‌شود.

اگرچه کارل مارکس اولین کسی نیست که مفهوم ایدئولوژی را به کار برده است، این مفهوم از محورهای اصلی نظریات وی به شمار می‌رود. مارکس ایدئولوژی را ابزار فکری مبارزه طبقاتی در روند دیالکتیک الزامی و پیش‌رونده تشکیل، انهدام و جایگزینی فورم‌اسیون‌های اجتماعی - اقتصادی آنتاگونیستی می‌داند (کارل مارکس، ۱۸۵۹).

به تصور مارکس در فورم‌اسیون اجتماعی اقتصادی قبل از ظهور برده‌داری، طبقات، روابط طبقاتی آنتاگونیستی، و بهره‌کشی انسان از انسان وجود نداشته است. مارکس این مرحله از گذشته گونه انسان را، که طولانی‌ترین دوران است، و انسان‌ها در گروه‌های کوچک مجزا و پراکنده می‌زیسته‌اند، «جامعه اشتراکی آغازین» می‌نامد. مارکس معتقد است که در جامعه اشتراکی آغازین به سبب آنکه امکان ذخیره مداوم مازاد غذایی، و در نتیجه امکان گسترش مداوم مایملک به طور کلی وجود نداشته، بهره‌کشی انسان از انسان، تشکیل طبقات و برقراری مداوم روابط اجتماعی - اقتصادی آنتاگونیستی نیز امکان‌پذیر نبوده است. مارکس به علاوه معتقد است که پس از شکل اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری (که آخرین فورم‌اسیون آنتاگونیستی است)، دیکتاتوری پرولتاریا (یعنی دولت سوسیالیستی) زمینه را برای تشکیل جامعه اشتراکی انتهایی (یعنی جامعه کمونیستی) فراهم می‌کند. به نظر مارکس وجه اشتراک جامعه اشتراکی آغازین و جامعه اشتراکی آینده در آن است که هر دو فاقد بهره‌کشی انسان از انسان، طبقات و روابط طبقاتی آنتاگونیستی هستند. وجه تمایز آن دور در آن است که اولی در «قلمرو الزام» و دومی در «قلمرو آزادی» قرار دارد (همان).

به نظر مارکس در هر فورم‌اسیون آنتاگونیستی، نیروهای مولد در زیربنای روابط و ساختارهای فکری، اعتقادی، هنری، حقوقی و اداری (که مارکس به اختصار آن‌ها را اشکال ایدئولوژیک حافظ شرایط موجود و منابع طبقه بهره‌کش می‌نامد) در روبنا قرار دارند. مارکس معتقد است که در اثر رشد پیوسته نیروهای مولد در

درون یک فورماسیون سوسیواکونومیک آنتاگونیستی، روابط تولیدی موجود به طور فزاینده تبدیل به موانع این رشد می شوند و در نتیجه، تضادهای درونی جامعه شدت می یابند. در اثر افزایش این تضادها در روندی که مارکس آن را «هدایت به الزام» می نامد، ایدئولوژی غلط توسط طبقه بهره ده پس زده می شود، و «ایدئولوژی درست» (که در جهت منافع طبقه بهره ده و معطوف به پیش رفت و دگرگونی شرایط و روابط تولیدی موجود است) تشکیل و جایگزین می گردد. در این صورت طبقه بهره ده از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» تبدیل شده است. با افزایش تضادهای درونی جامعه، ایدئولوژی طبقه بهره ده، و ایدئولوژی طبقه حاکم، در تقابل بیشتر با یک دیگر قرار می گیرند. این تقابل فزاینده، سبب آگاهی و انسجام درونی، مرزبندی متقابل، و زودودشدن بیشتر ایدئولوژی های متعلق به هر دو طبقه متخاصم از تناقضات منطقی درونی می گردد. با رشد کافی نیروهای مولد، طبقه بهره ده، نهایتاً بر طبقه بهره کش غلبه می یابد و روابط تولیدی و فورماسیون اجتماعی - اقتصادی پیش رفته تری را جایگزین شکل پیشین می کند. مارکس در این باره می گوید: «هیچ مسأله ای مطرح نمی شود، قبل از آنکه شرایط مادی حل آن موجود، یا حداقل در روند تشکیل قرار گرفته باشند.» (مارکس کارل، ۱۸۵۸؛ خلاصه دیامات). وی سپس می گوید: «هنگامی که ایده ها توسط توده های مردم اتخاذ شوند، تبدیل به نیروهای مادی می شوند و جامعه را دگرگون می کنند... با تغییر زیرساخت اقتصادی، تمامی روساخت عظیم ایدئولوژیک نیز به تدریج دگرگون خواهد شد» (همان).

مارکس بیشتر انتقاد خود را بر فورماسیون سوسیواکونومیک آنتاگونیستی سرمایه داری متمرکز می کند، زیرا معتقد است که در این آخرین فورماسیون آنتاگونیستی، سطح رشد نیروهای مولد شرایطی را فراهم کرده است که (در اثر تجمع سرمایه به صورت سود حاصل از استمار ارزش اضافی کارگران نزد سرمایه داران، و تمرکز آن نزد معدودی سرمایه دار در اثر شکستگی و پرولتاریزه شدن سرمایه داران کوچک تر در رقابت با سرمایه داران بزرگ، و بالاخره بحران ها و رکود اقتصادی ادواری فزاینده ناشی از فقدان قدرت خرید و تقاضای کافی برای انبوه کالاهای عرضه شده توسط سرمایه داران پرولتاریا (که در شهرها و مراکز اقتصادی متمرکز یافته است) بتواند در انقلابی قهرآمیز، سرمایه را تصاحب و اجتماعی کند و به روابط آنتاگونیستی به طور کلی خاتمه دهد، و با تشکیل دولت سوسیالیستی (به عنوان ابزار دیکتاتوری پرولتاریا به منظور جلوگیری از اقدامات ضد انقلابی و ادامه یا بازگشت استمار ارزش اضافی کار) زمینه را برای تشکیل جامعه بی طبقه و فاقد دولت و خودگردان کمونیستی واز بین رفتن از خود بیگانگی انسان فراهم کند. به تصور مارکس معیار تولید و مصرف در جامعه

سوسیالیستی «آزهر کس به اندازه توانایش، و به هر کس به اندازه بازده کارش»، و در جامعه کمونیستی «آزهر کس به اندازه توانایش، و به هر کس به اندازه نیازش» است.

کارل مانهایم نیز در ارتباط با ایدئولوژی نظراتی دارد که از پاره‌ای جهات شبیه مفهوم ایدئولوژی نزد مارکس می‌باشد. مانهایم معتقد است که وضعیت اجتماعی خاص هر جزء از اعضاء جامعه در افرادش به افکار همراه با جهت‌گیری ارزشی و گرایش‌های رفتاری می‌انجامد که با وضعیت اجتماعی خاص آن دسته از افراد جامعه و منافع ناشی از آن وضعیت تناسب دارد. به نظر مانهایم چنین افکار جهت‌داری به همان اندازه در یک جامعه متعدد و متنوع هستند، که در آن جامعه وضعیت‌ها و منافع اجتماعی متعدد وجود دارند. از دیدگاه مانهایم نیز این افکار حاوی ارزش و جهت‌دار به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند. افکار افرادی که حفظ شرایط موجود به سود آنهاست، در جهت حفظ این شرایط، و افکار افرادی که تغییر شرایط به سود آنهاست، در جهت حفظ این شرایط، و افکار افرادی که تغییر شرایط به سود آنهاست، در جهت تغییر شرایط می‌باشند. مانهایم افکار معطوف به حفظ شرایط موجود را «ایدئولوژی» و افکار معطوف به تغییر شرایط موجود را «اوتوپیا»^۱ (به معنی «ناکجا آباد» یا «مدینه فاضله» می‌نامد. مفهوم «اوتوپیا» نزد مانهایم، مشابه «ایدئولوژی طبقه بهره‌ده» نزد مارکس می‌باشد. مانهایم به علاوه دو مفهوم ایدئولوژی و اوتوپیا را با مفهوم «نسل»^۲ نیز مرتبط می‌کند. وی معتقد است که نسل مسن‌تر، محافظه‌کارتر، و بیشتر طرفدار «ایدئولوژی» (یعنی حفظ شرایط موجود) است، در حالی که نسل جوان (از جمله به علت شکل نیافتگی کامل و عدم وابستگی به شغل، و قرار داشتن در حد فاصل خانواده منشأ و خانواده تولید مثل خود) بیشتر متمایل به «اوتوپیا» و تغییر شرایط موجود است. بدین سبب مانهایم معتقد است، دو تغییر اجتماعی انقلابی واقعی معمولاً طی یک نسل واقع نمی‌شوند (مانهایم کارل، ۱۹۳۶).

یورگن هابرماس در کتاب خود تحت عنوان «شناخت و علایق» بر این امر تأکید می‌ورزد که گرچه بین شناخت و علایق رابطه تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد، تأثیر‌پذیری شناخت از علایق، بنیادی‌تر، نیرومندتر و پایدارتر است. هابرماس این ارتباط بین علایق (ناشی از وابستگی‌های اجتماعی، معیشتی و اقتصادی) و شناخت را به استفاده از مفاهیم و گفتمان‌های زبانی و دیالکتیک تبادل و تکوین دانش اجتماعی نیز تعمیم می‌دهد و، به پیروی از لودویک ویتگنشتاین، در این رابطه از «بازی‌های زبانی» صحبت می‌کند. ویتگنشتاین تأکید می‌ورزد

۱ - Utopia

۲ - Generation

که تبادل و تکوین اجتماعی و دیالکتیک دانش و اسکورسیو (یا گفتمانی) فقط از طریق زبان امکان پذیر است، و در این رابطه این جمله مشهور را به کار می برد که: «در باره آنچه نمی توان صحبت کرد، درباره آن باید سکوت کرد.» مفهوم «بازی های زبانی» با نظریه ریاضی بازی ها نیز مرتبط است. در نظریه ریاضی بازی ها وضعیت «بازی مجموع صفر» وضعیتی است که معادل «رابطه آنتاگونیستی» به مفهوم مارکس می باشد. در چنین بازی، برد توأم طرفین بازی امکان پذیر نیست، بلکه مجموع بردهای یک طرف بازی، برابر با مجموع باخت های طرف دیگر است، به طوری که مجموع جدی کل بردها و باخت ها همواره برابر صفر می باشد. هابرماس معتقد است از آنجا که دانش اجتماعی، وابسته به علائق، و در نتیجه ایدئولوژیک، و کم و بیش یک جنبه است، تکوینی و تکامل دانش اجتماعی فقط از طریق نقد پیوسته و توأم با مدارای ایدئولوژی ها و سنتز دیالکتیک و تکاملی حاصل از آن امکان پذیر است (هابرماس یورگن، ۱۹۷۳).

ویلفرد و پارتو معتقد است که هر فرد یا گروه انسانی دارای مجموعه ای از وابستگی ها است، که قابل خلاصه کردن به امور دیگر نیستند. وی این مجموعه وابستگی های افراد و گروه های خاص را «رزیدوآ» (به معنی «بقایا» یا «رسوبات») آن افراد یا گروه ها می نامد. به نظر پارتو «بقایای خاص» به افکار و جهت گیری ارزشی و رفتاری فردی و جمعی خاص می انجامد. او چنین جهت گیری های احساسی، فکری و رفتاری را «دریواسیون ها» (به معنای «مشتقات») می نامد. پارتو بقایا را به شش دسته اصلی تقسیم می کند، لیکن مهم ترین آن ها را بقایا و مشتقات معطوف به سکون، و بقایا و مشتقات معطوف به تغییر می داند. پارتو چرخش الیت ها (یا نخبگان)، و تحول و تکوین جوامع، را ناشی از بست ها و غلبه نسبی این بقایا و مشتقات و تغییرات آن ها (به ویژه طی توالی نسل ها) می داند. به نظر پارتو اگر در مقابل چرخش الیت ها به مدت طولانی و در ابعاد وسیع مانع ایجاد شود، تنش های اجتماعی افزایش می یابند، تا در یک نقطه اوج همراه با تحولی انقلابی آزاد شوند، و تعادلی پایدارتر، مجدداً برقرار شود (پارتو ویفرد، ۱۹۵۹).

نظریه دیویدرایسمن از این نظر در اینجا در خورد توجه است که وی سه سنخ «شخصیت پایه» را با سه مرحله انتقالی جمعیت مرتبط می کند. شخصیت پایه، آن بخش از روحيات و گرایش های رفتاری است که (علی رغم روحيات و گرایش های رفتاری که میان همه افراد انسانی مشترک، و روحيات و گرایش های رفتاری است که در هر فرد انسانی منحصر به فرد می باشند) به گونه ای در بین افراد یک جامعه یا یک عصر

معین مشترک یا غالبند، که افراد آن جامعه یا عصر معین را از افراد جوامع یا اعصار دیگر متمایز می‌کنند. سه مرحله انتقالی جمعیت که رایسمن مبنای تحلیل خود قرار داده است عبارتند از:

۱- مرحله تعادل جمعیتی پیش از موج جمعیتی (همراه با عمر متوسط نسبتاً کوتاه و رشد ناچیز جمعیت)

۲- مرحله عدم تعادل جمعیتی (ناشی از شاخص‌های مرگ و میر کاهش یافته، شاخص‌های باروری و ولادت بالا و رشد شتابان جمعیت)

۳- مرحله تعادل جمعیتی پس از موج جمعیتی (ناشی از شاخص‌های ولادت و باروری کاهش یافته و کم و بیش انطباق یافته بر شاخص‌های مرگ و میر کاهش یافته، همراه با عمر متوسط بالا و رشد ناچیز و حتی گاه منفی جمعیت).

این سه مرحله انتقالی جمعیت، بر سه وضعیت اقتصادی - اجتماعی منطبق هستند. این سه وضعیت اقتصادی - اجتماعی به ترتیب عبارتند از: ۱- جامعه سنتی ماقبل صنعتی ۲- جامعه در حال گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن صنعتی (یا گرفتار در درون «تله جمعیتی» متشکل از دور خود تقویت کننده فقر اقتصادی مولد فقر فرهنگی از یک سو، و افزایش شتابان جمعیت از سوی دیگر) ۳- جامعه صنعتی مدرن و مرفه.

رایسمن شخصیت پایه پرورش یافته در مرحله اول را «هدایت شده توسط سنت»^۱ و شخصیت‌های پایه پرورش یافته در دو مرحله دوم و سوم را به ترتیب «هدایت شده از درون»^۲ و «هدایت شده توسط دیگران»^۳ می‌نامد. وی در این باره از تمثیل «قطب‌نما» استفاده می‌کند و می‌گوید، شخصیت پایه «هدایت شده توسط سنت» قطب‌نمای رفتاری خود را در فرهنگ عامه و دستورالعمل‌ها، داستان‌ها و ضرب‌المثل‌های رسوب کرده در سنت دیرینه و آباء و اجدادی، شخصیت پایه «هدایت شده از درون»، قطب‌نمای رفتاری را در درون خود، و بالاخره شخصیت پایه «هدایت شده توسط دیگران»، قطب‌نمای رفتاری خود را در اطلاعات، نظرات و قضاوت‌های دیگران (از قبیل همکاران و همسایگان، وسایل ارتباط جمعی سمعی و بصری، مطبوعات و کتاب‌ها و نظرات متخصصین) دارد. شخصیت پایه هدایت شده از درون به سبب موج جمعیتی از سنت دیرینه ریشه کن شده و برای حل مسایل بقای فردی و نسلی خودناگزیر به فردگرایی و اتکا به نفس، پایداری در

۱- Tradition-Directed

۲- Inner-Directed

۳- Other-Directed

فعالیت و خلاقیت شده است. شخصیت پایه هدایت شده توسط دیگران به علت رفاه و انزوای نسبی در توده‌های متراکم شهرهای بزرگ صنعتی و فراصنعتی، فردگرا باقی مانده، لیکن آرمان‌گرایی سنخ قبلی را ندارد، و در محیط گمنامی با نوعی مسابقه مصرف، و به ویژه با مصرف نمایشی هویت خود را می‌جوید و به نمایش می‌گذارد. هر سه سنخ شخصیت پایه مذکور، در همه شئون زندگی (از قبیل تعلیم و تربیت، جنبه‌های مختلف زندگی و معیشت روزمره، گرایش‌های سیاسی و غیره) از یک دیگر متمایزند. شخصیت هدایت شده از طریق سنت در تعلیم و تربیت و زندگی روزمره، نگرشی ایستا دارد و از ارزش‌ها و هنجارهای دیرینه و ضرب‌المثل‌ها و داستان‌های کهن پیروی می‌کند، و در امور سیاسی گذشته‌گرا و محافظه‌کار است. شخصیت هدایت شده از درون، فرزندان را برای اتکا به نفس و استقلال فکری و عملی تربیت می‌کند، و در زندگی روزمره نیز متکی به نفس، فردگرا، نوجو، ماجراجو، مخاطره‌طلب، جستجوگر، خلاق و تعالی‌طلب است. رایسمن معتقد است که چنین شخصیت‌هایی در انقلاب صنعتی (اروپا) پیشگامان و پایه‌گذاران اصلی جامعه صنعتی مدرن بودند. شخصیت هدایت شده توسط دیگران، در انبوه و گمنامی شهرنشینان مرفه و تنها، هویت اجتماعی خود را از طریق مصرف و مصرف‌نمایشی (تبلیغ شده توسط عرضه‌کنندگان انبوه کالاها و خدمات) جستجو می‌کند و به نمایش می‌گذارد. این شخصیت در تعلیم و تربیت و وجوه مختلف زندگی روزمره، و در تصمیمات و رفتار سیاسی، نسبتاً متزلزل است، و از قضاوت‌های دیگران، اطلاعات ناشی از وسایل ارتباطی و نظرات متخصصین مختلف پیروی می‌کند، و فاقد آرمان‌گرایی، ماجراجویی و اتکا به نفس شخصیت هدایت شده از درون می‌باشد (رایسمن دیوید، ۱۹۵۰).

سه سنخ شخصیت پایه رایسمن (به عنوان سنخ‌های واقع شده در توالی تاریخی) بیشتر به روند انتقال جوامع پیشگام صنعتی کلاسیک از وضعیت سنتی ماقبل صنعتی به شرایط صنعتی و فراصنعتی مرتبط هستند. در جوامع در حال گذاری نظیر جامعه ما در وضعیت جهانی کنونی (که به سبب شبکه‌های تجاری، سیاسی و ارتباطی گسترده و متراکم، و جابه‌جایی‌ها و ارتباطات سریع، از آن با عنوان گلوبالیزاسیون یا جهانی شدن یاد می‌شود) به نظر می‌رسد که هر سه سنخ شخصیت پایه رایسمن همزمان در کنار یک دیگر وجود دارند. سنخ هدایت شده توسط سنت بیشتر در سنین بالا و نسل‌های پیشین مناطق دورافتاده‌تر از مراکز شهری، سنخ هدایت شده از درون بیشتر در بین نوجوانان و جوانان طبقات متوسط به پایین، و سنخ هدایت شده توسط دیگران، در جوان ترهای

مرفه‌ترین طبقات ساکن شهرهای بزرگ و مرکزی (که در ارتباط‌های واقعی و مجازی بیشتر با فرهنگ، شرایط و افراد مراکز صنعتی و فراصنعتی جهانی هستند) فراوان‌تر به نظر می‌رسند.

روان‌شناس اطریشی آلفرد آدلر «نیاز به روابط اجتماعی» را از بنیادی‌ترین نیازهای فطری افراد انسانی از اوآن کودکی می‌داند. این نیاز در مراحل اولیه زندگی، بیشتر معطوف به روابط با والدین (به ویژه مادر)، و مورد توجه و ملاحظت قرار گرفتن توسط آنان می‌باشد. در صورتی که شخص در مراحل اولیه کودکی از این طریق در برآورده شدن نیاز اجتماعی دچار ناکامی می‌شود، که والدین برادر یا خواهری را در یک وضعیت حساس بر او ترجیح می‌دهند، یا دارای نقایص ظاهری یا عضوی باشد که بدان سبب احساس کند دیگران را در روابط بر او ترجیح می‌دهند، دچار تراوما (یا ضربه روحی) می‌شود. این ضربه روحی در فرد ایجاد «عقده حقارت»^۱ می‌کند. «عقده حقارت»، بسته به شدت آن، مکانیسم «فوق جبران»^۲ برمی‌انگیزد. به نظر آدلر، نیاز اجتماعی قائم به ذات و فطری انسان با نیازی فطری به تعالی و کمال نیز همراه است. به همین سبب کودک انسانی به طور فطری و غریزی در پی آن است که هر چه سریع‌تر بزرگسال شود. در اثر تشکیل عقده حقارت، و بسته به شدت آن، برتری‌جویی و کمال‌جویی کودک انسانی ابعاد شدیدتری می‌یابد، و به مکانیسم فوق جبران تبدیل می‌شود، و در سراسر زندگی تداوم می‌یابد. معمولاً خاطره ضربه روحی (یا واقعه تراوماتیک) اولیه به ناخودآگاهی رانده و در سطح آگاهی فراموش می‌شود، و این خاطره فقط کم و بیش در رؤیاهای، یا از طریق تداعی آزاد طولانی در روند روان‌درمانی به آگاهی رخنه می‌کند. با وجود این، عقده حقارت به صورت یک سائق نیرومند و جبر ناخودآگاهانه، همواره مکانیسم فوق جبران را برمی‌انگیزد. چنین مکانیسمی به دو علت ماهیت «فوق جبران» دارد. یکی آنکه آن معطوف به پیشی گرفتن در رقابت با رقبای ممکن بر سر مقبولیت اجتماعی است؛ و لازمه پیشی گرفتن، فراتر رفتن از جبران ساده نقایص می‌باشد، و به علاوه میزان برتری رقبای ممکن نامشخص است. دیگر آنکه عقده حقارت و مکانیسم فوق جبران همراه با آن به صورت یک سائق پیوسته خودکار، جبری و قالبی ناخودآگاهانه عمل می‌کند، و هنگامی که فرد به طور عینی بر رقیب برتری داشته باشد نیز به کار خود ادامه می‌دهد. آدلر معتقد است که در همان مرحله از کودکی که عقده حقارت و مکانیسم فوق جبران ایجاد می‌شوند، سوگیری بنیادین مکانیسم فوق جبران نیز مشخص می‌شود. آدلر این جهت‌گیری قالبی بنیادین را

۱- Inferiority Complex

۲- Hypercompensation

«شابلون» می‌نامد. شابلون، ممکن است معطوف به فوق جبران یک نقیصه موجود، یا در پی ایجاد برتری^۱ از طریق دیگری باشد. در صورت اول، شابلون، هومونیسیم، و در صورت دوم، شابلون، هترونیم خواهد بود. مثلاً یک فرد ضعیف و رنجور ممکن است از طریق جد و جهد در ورزش خود را تبدیل به یک قهرمان نیرومند کند، یا اینکه در اثر جهان‌گشایی یا فعالیت شدید علمی یا هنری به تفوق بر دیگران دست یابد. آدلر می‌گوید که برخلاف تصور عامه، زندگی، معلم خوبی نیست، و شابلون کسب شده در اولین مراحل زندگی، معمولاً از نظر فرم در سرتاسر زندگی حفظ می‌شود، و با ورود فرد به مراحل تازه زندگی، فقط محتوای آن تغییر می‌کند. به نظر آدلر، شابلون، شکل بنیادین شخصیت افراد، و ترجیحات احساسی، فکری و عملی آن را تعیین می‌کند. هر چه عقده حقارت عمیق‌تر باشد، عمل مکانیسم فوق جبران شدیدتر، و شابلون همراه با آن یک بعدی‌تر و جدی‌تر می‌شود. این امر به شخصیت نیز در ابعاد فکری، احساسی و عملی ماهیتی یک بعدی، پرتش و انعطاف‌ناپذیر می‌بخشد. در چنین وضعیتی آن دسته از استعدادهای فطری فرد که در جهت شابلون و مکانیسم فوق جبران هستند به حد اعلی پرورش و حتی بیش از حد استعداد فطری به کار گرفته می‌شوند، و جنبه‌های دیگر استعداد فطری امکان شکوفایی و تجلی نمی‌یابند، و از این طریق هارمونی و هماهنگی شخصیت از دست می‌رود، و تنش‌های درونی فزونی می‌گیرند. هر چه واقعه تراوماتیک و عقده حقارت ناشی از آن شدیدتر باشد، «خود ایده آلی^۲» فرد، از «خود موجود^۳»، و همچنین «خود بالقوه^۴» وی فاصله بیشتری می‌گیرد، و تحقق‌ناپذیرتر می‌شود. به میزانی که «خود ایده آلی» قابل تحقق نباشد، یا هنوز تحقق نیافته باشد، فرد، جلوه‌های خود ایده آل را به نمایش می‌گذارد، و کم‌وبیش و گاه و بیگاه نیز خود را با آن‌ها می‌فریبد، و بالذات و جبری عاشقانه و تحت اثر خیره‌کننده «هاله‌ای» از فرد و امری که مظهر خود ایده آل او باشد تقلید، و خود را در انتظار به آن منسوب می‌کند، چنین فردی بسته به شرایط و محرک‌ها تحت تلقین رفتارهای نمایشی خود نیز می‌گیرد و ضمن واکنش‌های عاطفی کم و بیش شدید با حالتی متزلزل بین دو قطب «خود بزرگ‌بینی»، «خود کمترینی» نوسان می‌کند، و در شناخت خود حقیقی و استعدادهای آن با شخصیتی بزرگ‌تری مواجه می‌باشد.^۵

۱- Superiority

۲- Ideal Self

۳- Actual Self

۴- Potential Self

۵- ۱۹۲۷: Adler, Alfred

میزان تجددگرایی عبارت است از میزان غلبه نسبی گرایش (احساسی، فکری و عملی) به تغییر شرایط زندگی اجتماعی از سنتی ماقبل صنعتی از یک سو، به شرایط صنعتی و فراصنعتی مدرن از سوی دیگر است. چنین تغییر و تحولی فقط می‌تواند از دو طریق اصلی عملی گردد. یکی از آن دو، ابداع و نوآوری بومی، و طریقه دیگر اقتباس و تراوش فرهنگی و ابداع رابطه تأثیر و تأثر متقابل دیالکتیک و تنگاتنگی وجود دارد. لیکن ابتدا به تراوش فرهنگی مذکور و عوامل و چگونگی گرایش به آن می‌پردازیم. تحقیقات متعددی که در زمینه تراوش فرهنگی انجام شده‌اند نشان می‌دهند که تراوش فرهنگی نوآوری‌ها توسط افرادی آغاز می‌شود که «سرکردگان خبری»^۱ نامیده می‌شوند. معمولاً نقش سرکردگان خبری را «شخصیت‌های مارچینال (پامرزی)» ایفا می‌کنند. شخصیت مرزی شخصیتی است که پس از اجتماعی شدن و فرهنگ پذیرش در جامعه و فرهنگ بومی خود، در جامعه و فرهنگ بیگانه نیز کم و بیش اجتماعی و فرهنگ پذیر شده باشد. چنین شخصیتی تحت تأثیر فرهنگ بیگانه (به ویژه دانسته‌ها، ارزش‌ها و هنجارها یا بایسته‌های رفتاری آن)، از فرهنگ بومی خود فاصله گرفته هنجارهای درونی کرده و بدیهی پنداشته آنرا مجدداً بیرونی کرده به سطح آگاهی آورده مورد سؤال، بازنگری انتقادی و انتخاب مجدد قرار می‌دهد. لیکن از سوی دیگر وی تحت تأثیر جامعه و فرهنگ بومی خود در جامعه و فرهنگ بیگانه نیز کاملاً جذب نشده، آن را نیز مورد مقایسه، ارزیابی و گزینش نقادانه آگاهانه و ارادی قرار می‌دهد، و می‌کوشد تا حد ممکن بین باورها و بایستگی‌های رفتاری و فرهنگ، یک سنتز قابل اتکاء به وجود آورد، و آن‌ها را با یک دیگر (در احساس، تفکر و عمل) سازگار کند. در سطح احساسی از سویی افراد ممکن است تحت تأثیر جلوه‌های خیره‌کننده فرهنگ بیگانه (که در فصل قبل از آن‌ها به عنوان «محرک‌های فوق نرمال» نام بردیم) دچار «شیفتگی فرهنگی»^۲ شوند، و همراه با «اثر هاله‌ای»^۳، ایده‌آل‌های خود را بر فرهنگ بیگانه بل عکس کنند، و از تمامیت جلوه‌های فرهنگ بیگانه به انضمام جنبه‌های در حقیقت نامناسب آن‌ها، تقلید کورکورانه نمایند. از سوی دیگر، همچنین در سطح احساسی، افراد ممکن است در اثر تجربه ناکامی‌ها با جامعه و فرهنگ بیگانه (مثلاً عدم پذیرش به علل تفاوت‌های نژادی، زبانی، قومی، مذهبی و غیره) دچار هیجانات افراطی خشم و نفرت و تعصبات ناسیونالیستی غیرانتقادی شوند، یا در

۱- Opinion Leaders

۲- Cultural Fascination

۳- Halo-Effect

آمی و النس (یا آمیخته‌ای) کم و بیش شدید از این دو گرایش متضاد احساسی، بسته به مورد یا غلبه نسبی یکی از دو قطب، نوسان کنند. در بین جوانان، و به ویژه در آغاز برخورد با فرهنگ بیگانه، بیشتر قشر احساسی شخصیت غالب است، لیکن با گذشت زمان، و یا با بالا رفتن سن، به تدریج روساخت فکری کم و بیش منظم و متوازنی هیجانات را تعدیل می‌کند و به تصمیمات انتخاب و انتقال عناصر فرهنگی ماهیتی عقلایی و انتخاب گرانه می‌دهد. اصولاً از دیدگاه روان‌شناسان زرفا دو نوع تقلید وجود دارد. یکی ایدنتی فیکاسیون (یا همانندسازی)، و دیگری ایمیتاسیون (یا اقتباس) است. ایدنتی فیکاسیون، از «فرآیندهای اولیه» و جزء مکانیسم‌های دفاعی، بازی گونه، خود کار و خود جوش و مستقل از هدایت آگاهانه و ارادی است. ایمیتاسیون تقلید و اقتباسی کار گونه، مبتنی بر کنترل آگاهانه و هدایت ارادی است. مثالی برای مورد اول، همانندسازی یک نوجوان شیفته با قهرمان ایده آل و سرمشق خود می‌باشد. مثالی برای مورد دوم، کارآموزی یک شاگرد به کمک تقلید از کار استاد و تکرار آن است.

دیفوزیونیست ها (یعنی تحلیل گران تراوش فرهنگی) بر مبنای منحنی پراکندگی آماری نرمال گاوس مراحل پذیرش نوآوری‌ها پس از انتقال آن‌ها توسط سرکردگان خبری را به چهار مرحله اصلی تقسیم می‌کنند: در مرحله اول، «اقلیت پیشگام» (که حدود ۵٪ از کل جمعیت را تشکیل می‌دهد)، نوآوری را به کار می‌گیرد. این اقلیت را می‌توان از خطر پذیرترین بخش شخصیت هدایت شده از درون رایمن دانست. در مرحله دوم «اکثریت پیشگام» (که حدود ۴۵٪ جمعیت است) نوآوری را می‌پذیرد. این جمعیت را می‌توان معادل اکثریت جمعیت هدایت شده از درون رایمن دانست. این اکثریت، پس از رسیدن نتایج مثبت پذیرش نوآوری توسط اقلیت پیشگام، نوآوری را می‌پذیرد. با پذیرش نوآوری توسط اکثریت پیشگام، نیمی از جمعیت، نوآوری را پذیرفته است، و از این پس جهت فشار هنجار معطوف به هم‌رنگی با اکثریت، معکوس می‌شود. در مرحله سوم، «اکثریت دنبال‌رو»، نوآوری را می‌پذیرد. رفتار اکثریت دنبال‌رو در مقابل نوآوری، به رفتار سنخ هدایت شده از برون رایمن بیشتر شباهت دارد.

الف - فرضیات کمی :

۱. هر چه سن کمتر، تجدد گرایی عاطفی بیشتر.^۱

۱- میزان عاطفی بودن تجدد گرایی، جنبه شیفتگی فرهنگی تجدد گرایی و شدت آن را می‌سنجد.

۲. هر چه سن کمتر، تجدد گرای بیشتری.
۳. هر چه تحصیلات بیشتر، تجدد گرای بیشتری.
۴. هر چه وضعیت اقتصادی خانواده منشأ فرد بدتر، تجدد گرای بیشتری.
۵. هر چه تعداد فرزندان خانواده منشأ فرد بیشتر، تجدد گرای بیشتری.
۶. هر چه میزان سواد پدر کمتر، تجدد گرای بیشتری.
۷. هر چه میزان سواد مادر کمتر، تجدد گرای بیشتری.
۸. هر چه میانگین سواد والدین کمتر، تجدد گرای بیشتری.
۹. هر چه تفاوت سواد والدین بیشتر، تجدد گرای بیشتری.
۱۰. هر چه میزان ترجیح داده شدن برادران و خواهران بیشتر، تجدد گرای بیشتری.
۱۱. هر چه میزان «خود کمتر بینی» فرد بیشتر، تجدد گرای بیشتری.
۱۲. هر چه وضعیت اقتصادی فعلی فرد بدتر، تجدد گرای بیشتری.
۱۳. هر چه استفاده از وسایل ارتباطی مدرن بیشتر، تجدد گرای بیشتری.
۱۴. هر چه رضایت از زندگی فعلی بیشتر، تجدد گرای کمتری.
۱۵. هر چه معاشرت با افراد طبقات بالاتر بیشتر، تجدد گرای بیشتری.
۱۶. هر چه میزان تماس و معاشرت با افراد و محیط کشورهای پیشرفته بیشتر، تجدد گرای بیشتری.
۱۷. هر چه ظاهر والدین و خویشاوندان آن‌ها نامناسبتر شناخته شود، تجدد گرای بیشتری.

ب - فرضیات کیفی:

۱۸. از گروه‌های چهار گانه تحصیل دانشگاهی (که مبنای نمونه‌گیری قرار گرفته‌اند)، به ترتیب از گروه الهیات - ادبیات به گروه‌های اجتماعی - تربیتی، علمی - فنی، و زبان‌های اروپایی، تجدد گرای بیشتری است.
۱۹. تجدد گرای، در فرزندان وسط از همه بیشتر و در فرزندان اول از همه کمتر است.^۱
۲۰. تجدد گرای در افراد غیر متأهل بیش از افراد متأهل است.
۲۱. تجدد گرای در افرادی با منشأ غیر شهری، بیش از افراد با منشأ شهری است.

۱- تک فرزندان هم فرزند اول محسوب می‌شوند.

قابلیت اعتماد و اعتبار:

از مؤلفه های سه گانه قابلیت اعتماد، پایایی از طریق همبستگی بین آزمون و آزمون مجدد، عینیت توسط دونیمه کردن و همبستگی بین داده های گردآوری شده توسط پرسش گران مختلف در نمونه تصادفی و دقت از طریق دونیمه کردن و همبستگی بین داده های گردآوری شده توسط هریک از پرسش گران در نمونه تصادفی، آزمون شده و نتایج رضایت بخش و معنی دار بوده اند. از پایین ترین سطوح روایی یا اعتبار به بالاترین آن، آزمون به شرح زیر انجام شده است:

- اعتبار محتوایی متغیر وابسته از طریق سنجش درجه هم خوانی بین معرف های دوازده گانه آن به کمک شاخص آلفای آزمون کرونباخ انجام شده است. این شاخص با رقم ۰/۷۳۶ در حد قانع کننده بوده است.

- اعتبار سازه ای سازه های حاصل از ماتریس همبستگی ها بین متغیرهای پیشگو، از طریق تحلیل عاملی آزمون و این متغیر به شش سازه خلاصه شده و ترتیب اهمیت این سازه ها، از نظر مقدار واریانس استخراج شده توسط آن ها از ماتریس همبستگی ها (مقادیر ویژه)، مشخص شده است.

- اعتبار پیشگویی فرضیات مطرح شده و مدل تحلیل از طریق معادله رگرسیون و تحلیل مسیر، آزمون شده است.

شیوه نمونه گیری

تمام رشته های تحصیلی دانشگاه فردوسی به چهار گروه تحصیلی به شرح زیر تقسیم شده اند:

۱. گروه ادبیات فارسی، ادبیات عرب و الهیات
۲. گروه علوم اجتماعی، علوم تربیتی، تاریخ و جغرافیا
۳. گروه علوم پایه و فنی - مهندسی
۴. گروه زبان های اروپایی

از داخل هر یک از این گروه های چهارگانه تحصیل، به روش تصادفی سیستماتیک ۱۰۰ نفر انتخاب شده و به کمک پرسش نامه، داده های لازم از آن ها گردآوری شده اند. به این ترتیب حجم کل نمونه ۴۰۰، و متشکل از چهار نمونه به حجم برابر ۱۰۰ می باشد. توجه این نحوه عمل در آن است که در اینجا هدف نه معرف بودن

نمونه از نظر حجم نسبی جمعیت دانشجو در رشته‌های مختلف بلکه مقایسه نمونه‌های برابر از رشته‌های تحصیلی متعلق به گروه‌های تحصیلی چهارگانه فوق از نظر میزان تجدّد گرایی دختران دانشجو بوده است.

روش های تحلیل آماری:

- ۱- آزمون نرمالیته اسمیرنف کلموگروف و آزمون بارتلت.
- ۲- آزمون آلفای کرونباخ از معرف‌های دوازده گانه متغیر تابع (به منظور ارزیابی میزان هم خوانی آن‌ها در سنجش وجوه عاطفی، شناختی و عملی متغیر وابسته).
- ۳- تحلیل عاملی^۱ از همه متغیرهای مستقل کمی (X_1-X_{16}) (به منظور استخراج سازه‌ها از این متغیرهای ساده).
- ۴- تحلیل رگرسیون متغیر تابع با ۱۶ متغیر کمی و وارد کردن ۴ متغیر مستقل کیفی به تحلیل رگرسیون (از طریق ایجاد بردارهای کدگذاری شده).
- ۵- تحلیل به روش BACKWARD و تعیین ضریب (R^2) کامل در مدل نهایی و سطح معنی داری آن.
- ۶- تدوین معادله رگرسیون به کمک مدل نهایی با ضرایب b_j (در نمونه) و تعیین سطح معنی داری هر یک از این ضرایب b_j .
- ۷- تعیین ضرایب بتا بر حسب اعداد استاندارد شده Z از مدل نهایی (به منظور تعیین ضرایب مسیر).
- ۸- همبسته کردن سن افراد کل نمونه ۴۰۰ نفری با ارقام گویه شماره ۶ از معرف‌های متغیر تابع در کل نمونه ۴۰۰ نفری (به منظور آزمون فرضیه شماره ۱) و تعیین سطح معنی داری این ضریب همبستگی. توضیح آنکه گویه شماره ۶ بیش از گویه‌های دیگر، جنبه عاطفی تجدّد گرایی را می‌سنجد.
- ۹- مقایسه میانگین‌ها در هر یک از چهار فرضیه کیفی و آزمون سطوح معنی داری تفاوت‌های بین میانگین‌ها در هر یک از چهار فرضیه مذکور.

تجزیه و تحلیل نتایج

از تحلیل عاملی ۱۴ متغیر مستقل کمی، ۵ عامل استخراج شده است. این عوامل به ترتیب درجه اهمیت آن‌ها (از نظر مقدار واریانسی که از ماتریس همبستگی‌ها استخراج کرده‌اند) عبارتند از: عامل اول متشکل از متغیرهای «میزان سواد پدر» و «میزان سواد مادر». این سازه را می‌توان «سطح سواد والدین دانشجو» نامید.

عامل دوم شامل متغیرهای «میزان رضایت از وضعیت فعلی زندگی»، «میزان معاشرت با افراد طبقه بالاتر» و «میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن» است. این سازه را به بهترین وجه می‌توان «وضعیت اقتصادی-فرهنگی دانشجو» نامید.

عامل سوم شامل متغیرهای «سن دانشجو» و «ترم تحصیلی». این سازه را می‌توان «ارشدیت دانشجو» نامید. عامل چهارم شامل متغیرهای «وضعیت اقتصادی خانواده والدین» و «وضعیت اقتصادی فعلی خود فرد» می‌باشد. این سازه را می‌توان «وضعیت اقتصادی در طول زندگی تاکنونی» نامید.

عامل پنجم شامل دو متغیر «ترجیح دادن برادران و خواهران توسط والدین» و «نامناسب دانستن ظاهر والدین و یا خویشاوندان» است. این سازه را شاید به بهترین وجه بتوان «احساس محرومیت نسبی» نامید. در تحلیل‌های دو متغیری همبستگی متغیرهای مستقل کمی با متغیر وابسته، از ۱۷ فرضیه عنوان شده با متغیرهای مستقل کمی، فقط ۸ فرضیه از آزمون رد عبور نمودند که به شرح زیر هستند:

- ۱- هر چه تحصیلات بیشتر، تجددگرایی بیشتر.
- ۲- هر چه وضعیت اقتصادی خانواده منشأ فرد بدتر، تجددگرایی بیشتر.
- ۳- هر چه تعداد فرزندان خانواده منشأ فرد بیشتر، تجددگرایی بیشتر.
- ۴- هر چه میزان سواد پدر کمتر، تجددگرایی بیشتر.
- ۵- هر چه میزان سواد والدین کمتر، تجددگرایی بیشتر.
- ۶- هر چه استفاده از وسایل ارتباطی مدرن بیشتر، تجددگرایی بیشتر.
- ۷- هر چه معاشرت با افراد طبقات بالاتر بیشتر، تجددگرایی بیشتر.
- ۸- هر چه ظاهر والدین و خویشاوندان فرد نامناسب‌تر شناخته شود، تجددگرایی بیشتر.

اگر بتوان نتایج حاصل از این هشت فرضیه را که از آزمون رد و تعمیم‌پذیری عبور کرده‌اند خلاصه کرد، بر این اساس می‌توان گفت: هر چه که از سویی افق دید را گسترش، و سطح توقع را افزایش دهد و از وابستگی به شرایط مأنوس بکاهد، و از سوی دیگر واگرایی و دفع نسبت به شرایط موجود را فزونی بخشد، تجددگرایی را در ابعاد احساسی، فکری و عملی آن افزایش و گسترش می‌دهد.

بر اساس مرتب‌ات ای حاصل از تحلیل واریانس سه فرضیه با متغیر مستقل کیفی، که از آزمون رد عبور کرده و دارای اعتبار بیرونی نیز بوده‌اند، نسبت واریانس تعیین شده متغیر تجددگرایی توسط هر یک از سه متغیر به تنهایی به شرح زیر بوده است:

۱- گروه‌های چهار گانه تحصیلات دانشگاهی، ۴/۴۷٪

۲- منشأ سکونت (شهری - غیر شهری)، ۷/۱۴٪

۳- وضعیت ازدواجی (متاهل - غیر متاهل)، ۳/۶٪

بنابراین از نظر تعیین نسبت واریانس متغیر تجددگرایی در بین سه متغیر مستقل کیفی فوق، متغیر گروه‌های چهار گانه تحصیلات دانشگاهی (با فاصله نسبتاً زیاد) از همه مهم‌تر بوده است. پس از آن منشأ سکونت (شهری - غیر شهری)، و از همه کمتر، وضعیت ازدواجی (متاهل - غیر متاهل) مؤثر بوده است. به علت غیر همزمان بودن تحلیل‌های دو متغیری، این نسبت‌های واریانس با یک دیگر قابل جمع نیستند.

در تفسیر نسبت‌های واریانس متغیر تجددگرایی، که توسط هر یک از این سه متغیر کیفی (به تنهایی) تعیین شده‌اند، با توجه به تحلیل‌های نظری فوق می‌توان چنین گفت که: میزان آشنایی با جوامع و فرهنگ صنعتی و فراصنعتی غرب همراه با میزان عدم اطمینان به آینده شغلی رشته تحصیلی دختران دانشجو، به میزان نسبتاً بیشتری تجددگرایی این دختران دانشجو را افزایش می‌دهد. ناهماهنگی پایگاه ناشی از فاصله بین پایگاه خانوادگی منشأ غیر شهری از یک سو، و پایگاه اجتماعی شهری و دانشجویی و روابط عضویت و مرجع همراه با آن از سوی دیگر، از نظر افزایش تجددگرایی در درجه بعدی از اهمیت قرار می‌گیرد. تثبیت وضعیت در پایگاه خانواده تولید مثل در اثر ازدواج موفق و پایدار، از نظر تأثیر بر کاهش میزان تجددگرایی در درجه سوم از اهمیت قرار می‌گیرد.

تحلیل چند متغیری هم زمان از این نظر بر تحلیل‌های دو متغیری متوالی با فرضیات متشکل از متغیرهای مستقل مختلف برتری دارد که واقعیت‌های اجتماعی، ماهیتاً چند علتی^۱ و پویا^۲ هستند، و همه متغیرهای مؤثر به صورت هم زمان، پیوسته و پویا بر یک دیگر و بر متغیر مورد تحلیل مؤثر واقع می‌شوند. بدین سبب تحلیل چند متغیری هم زمان^۳ مناسب‌ترین روش برای تحلیل در چنین شرایطی می‌باشد. نتایج حاصل از چنین تحلیلی نیز از تحلیل‌های دو متغیری پیشین قابل اتکاءتر هستند. خاصه آنکه معمولاً در چنان تحلیلی تعدادی کمتر یا بیشتر از متغیرهای پیشگو در اثر تأثیرات متقابل و پویای این متغیرهای پیشگو بر یک دیگر، بر متغیر تابع (یا ملاک) بی تأثیر واقعی می‌شوند، و به این دلیل از تحلیل خارج می‌گردند، و فقط متغیرهای پیشگو با تأثیر واقعی در مدل تحلیل نهایی باقی می‌مانند. به این علت تحلیل‌های دو متغیری در این رابطه فقط می‌توانند نقش مقدماتی، حاشیه‌ای و کمکی ایفا کنند.

در تحلیل رگرسیون چند متغیری هم زمان به روش پس رونده از ۲۱ متغیر پیشگو فقط ۶ متغیر در تحلیل نهایی باقی مانده‌اند. این شش متغیر به ترتیب شماره‌های کد آن‌ها به شرح زیر هستند:

$$X_3 = \text{بدی وضعیت اقتصادی خانواده والدین}$$

$$X_7 = \text{میزان سواد والدین}$$

$$X_9 = \text{دیگران را برتر از خود احساس کردن}$$

$$X_{14} = \text{میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن}$$

$$X_{15} = \text{میزان رضایت از وضعیت فعلی زندگی}$$

$$X_{16} = \text{میزان معاشرت و ارتباط با افراد طبقه بالاتر}$$

$$Y = \text{تخمین میزان تجددگرایی بر اساس مقیاس اولیه}$$

معادله رگرسیون با عرض از مبدا و ضرایب b شش متغیر فوق بر اساس مقیاس‌ها استاندارد نشده اصلی در نمونه به شرح زیر است:

$$\hat{Y} = 8.391 + 0.095X_3 - 0.514X_7 - 1.275X_9 + 0.293X_{14} - 0.288X_{15} + 1.068X_{16}$$

۱- Multy-Causal

۲- Dynamic

۳- Multivariant Simultaneous Analaysls

امتیاز معادله رگرسیون در نمونه در آن است که مقیاس‌های سنجش اولیه متغیرها در آن حفظ شده‌اند، و با قرار دادن مقادیر معینی از متغیرهای شش گانه در معادله می‌توان به تخمین میزان معینی از تجددگرایی بر اساس مقیاس اولیه در نمونه دست یافت. در صورت معنی‌دار بودن همه ضرایب b نمونه در حد قانع‌کننده می‌توان میزان تجددگرایی نمونه را با درجه اطمینان معین به جامعه آماری نیز تعمیم داد. همه ضرایب b در معادله فوق با توجه به جدول مربوط در حد بالا معنی‌دار هستند.

معادله رگرسیون در جامعه آماری بر اساس اعداد استاندارد شده Z به شرح زیر است:

$$\hat{Z}_y = 0/085Z_{X3} - 0/098Z_{X7} - 0/273Z_{X9} + 0/293Z_{X14} - 0/054Z_{X15} + 0/526X_{16}$$

مقادیر و مقیاس‌های این معادله از مقادیر و مقیاس‌های اولیه متفاوتند و مقادیر هر یک از متغیرهای پیشگو به اندازه میانگین مقادیر خود آن‌ها کمتر از مقادیر اولیه، و مقیاس‌های هر یک از این متغیرها برابر تعداد واحدهای انحراف معیار متغیر مورد نظر می‌باشد. امتیاز این معادله رگرسیون استاندارد شده در جامعه در آن است که ضرایب بتای استاندارد شده آن را می‌توان با یک دیگر مقایسه، و به صورت ضرایب تأثیر تفکیکی بر متغیر ملاک، یا به عبارت دیگر ضرایب مسیر تلقی کرد. بر این اساس نمودار مسیر^۱ به شرح زیر است:



در نمودار مسیر، ضرایب مسیر شش متغیر پیشگو به ترتیب، از بیشترین به کمترین سهم در تعیین واریانس متغیر تجددگرایی به شرح زیر هستند:

$$X_{16} = \text{معاشرت و ارتباط با طبقه بالاتر} : P_{yX_{16}} = 0/526$$

$$X_{14} = \text{میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن} : P_{yX_{14}} = 0/293$$

$$X_9 = \text{دیگران را برتر از خود احساس کردن} : P_{yX_9} = -0/273$$

$$X_V = \text{میزان سواد والدین} : P_{yX_V} = -0/098$$

$$X_3 = \text{بدی وضعیت اقتصادی خانواده والدینی} : P_{yX_3} = 0/085$$

$$X_{15} = \text{رضایت از وضعیت فعلی زندگی} : P_{yX_{15}} = -0/054$$

این شش متغیر، با ضریب تعیین تدقیق شده کل $R^2 = 0/703$ جمعاً متجاوز از ۷۰٪ واریانس کل متغیر تجددگرایی را به حساب می آورند. این ضریب تعیین با توجه به جداول تحلیلی رگرسیونی واریانس و شاخص F مربوط، در بالاترین سطح ممکن معنی دار و قابل تعمیم از نمونه به جامعه آماری می باشد.

بر اساس ضرایب مسیر فوق، بیشترین تأثیرات را در تغییرات تجددگرایی به ترتیب، متغیرهای زیر داشته اند:

۱- معاشرت و ارتباط با طبقه بالاتر (یعنی محرومیت نسبی و ناهماهنگی پایگاه) (در جهت افزایش)

۲- میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن (گسترش ارتباطها با جهان مدرن) (در جهت افزایش)

۳- دیگران را برتر از خود احساس کردن (عقدۀ حقارت) (در جهت کاهش)

۴- میزان سواد والدین (هماهنگی فرهنگی بین نسلی) (در جهت کاهش)

۵- بدی وضعیت اقتصادی خانواده والدین (بدی وضعیت رفاهی در زندگی تاکنونی) (در جهت افزایش)

۶- رضایت از وضعیت فعلی زندگی (آسایش و رفاه در زمان حال) (در جهت کاهش)

در بین این شش عامل تعیین واریانس متغیر تجددگرایی (در تحلیل چند متغیری هم زمان)، شماره های ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ با فرضیات عنوان شده، هماهنگ و هم جهت بوده اند. در این رابطه محرومیت نسبی و ناهماهنگی پایگاه بیشترین تأثیر فزاینده و ناهماهنگی فرهنگی بین نسلی، کمترین تأثیر فزاینده را داشته است. گسترش ارتباطها با جهان مدرن از نظر افزایش تجددگرایی در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

در فرضیه با متغیر پیشگوی X_9 (گرچه نتایج حاصل معنادار و قابل تعمیم به جامعه آماری است) بایستی تجدید نظر شود، زیرا جهت تأثیر گذاری متغیر مستقل بر متغیر تابع، در عکس جهت فرضیه اولیه است. این

مغایرت را شاید بتوان به این شکل تفسیر نمود که احساس حقارت پذیرفته شده در اثر حالتی از ناامیدی مکانیسم فوق جبران را بر نمی انگیزد، و از این طریق به کاهش تجدد گرایی (ونه افزایش آن) می انجامد.

اگر در یک هم نگری^۱، نتایج حاصل از تحلیل های دو متغیری کمی و کیفی، و تحلیل چند متغیری هم زمان را با یک دیگر بنگریم، می توان نتایج این تحقیق را چنین خلاصه و تفسیر کرد:

بر اساس تحلیل علی چند متغیری هم زمان محرومیت نسبی، و به ویژه ناهماهنگی پایگاه، بیشترین تأثیر را در تجدد گرایی دختران دانشجو دارد. میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن، و گسترش دامنه ارتباطات، به ویژه با جوامع صنعتی و فرهنگ آن ها از این نظر در درجه دوم اهمیت قرار دارد. عدم تأهل و تثبیت نیافتگی پایگاه در خانواده تولید مثل از این نظر در درجه سوم اهمیت است.

بر اساس تحلیل دو متغیری با متغیرهای مستقل کیفی، تماس با جوامع صنعتی و فراصنعتی و فرهنگ آن ها همراه با عدم اطمینان به آینده شغلی رشته تحصیلی، با فاصله، بیشترین تأثیر را (در بین متغیرهای دسته اخیر) بر افزایش تجدد گرایی این دختران دانشجو دارد. از این نظر منشأ سکونت غیر شهری در درجه دوم، و عدم تأهل در درجه سوم اهمیت قرار دارد.

در تحلیل دو متغیری با متغیرهای مستقل کمی، ۸ فرضیه با بالاترین درجه اطمینان تعمیم پذیری همبستگی ها از آزمون رد عبور کرده تأیید شده اند. متغیرهای مستقل این فرضیات که با تجدد گرایی همبستگی مثبت معنی دار داشته اند به شرح زیر می باشند. میزان تحصیلات، بدی وضعیت خانواده منشأ، تعداد فرزندان خانواده منشأ، کمی سواد پدر، کمی سواد والدین، میزان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن، میزان معاشرت با افراد طبقات بالاتر، میزان نامناسب شناخته شدن ظاهر والدین و خویشاوندان آن ها.

همه این عوامل افزایش تجدد گرایی را با توجه به نتایج بالا می توان به چهار دسته اصلی خلاصه کرد:

- ۱- محرومیت نسبی و به ویژه ناهماهنگی پایگاه
- ۲- گسترش دامنه ارتباطات و ارتباط با جوامع صنعتی و فراصنعتی و مظاهر و فرهنگ آن ها
- ۳- نامناسب بودن وضعیت ازدواجی و اقتصادی تاکنونی
- ۴- عدم اطمینان به آینده ازدواجی و اقتصادی (یا اشتغالی).

در پایان، اضافه می‌نماید که اگر در تحقیقات بعدی در این زمینه جامعه آماری، هر دو جنس و بازه سنی گسترده تری را در بر بگیرد احتمالاً نتایج دقیق‌تری حاصل خواهد شد.

فهرست منابع

- شایگان، داریوش (۱۳۸۷): افسون زدگی جدید، تهران، نشرنی.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۷۸): ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران، چاپ اول.
- کچونیان، حسین (۱۳۸۷): فوکو و دیرینه‌شناسی دانش: روایت تاریخ علوم انسانی از نوزایی تا تجدد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- گیدنر، آنتونی (۱۳۸۵): تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشرنی، چاپ چهارم.

- Art and Its Significance* (۱۹۸۴): *An Anthology of Aesthetic Theory*, ed. Stephan David Ross, Albany: State University of New York Press.
- Anthony Blunt, *Artistic Theory in Italy ۱۴۵۰-۱۶۰۰*, Oxford (۱۹۵۶): Clarendon, [۱۹۴۰].
- Arthur C. Danto, *After the End of Art: Contemporary Art and the Pale of History*, Princeton (۱۹۹۷): Princeton University Press.
- Andrew Martindale, *The Rise of the Artist in the Middle Ages and Early Renaissance*, New York (۱۹۷۲): McGraw-Hill.
- Adler. Alfred, *Menschenkenntnis*, ۱۹۵۴.
- Benjamin Rowland, *The Classical Tradition in Western Art*, Cambridge, Mass., ۱۹۶۳.
- Bruce Cole, *The Renaissance Artist at Work*, New York: Harper and Row, ۱۹۸۳.
- Cennino Cennini, *The Craftsman's Handbook: Il Libro dell'arte*, trans. D. V. Thompson, Jr., New York, ۱۹۳۳.
- Charles Harrison and Paul Wood, eds., *Art in Theory ۱۹۰۰-۱۹۹۰*, Oxford: Blackwell, [۱۹۹۲] ۱۹۹۳.
- Charles Jencks, *Post-Modernism: The New Classicism in Art and Architecture*, New York, ۱۹۸۷.
- David Summers, *The Judgment of Sense: Renaissance Naturalism and the Rise of Aesthetics*, Cambridge, ۱۹۸۷.
- Durkheim. Emile, *De La Division Travail social*, ۱۸۹۶.
- Dubin. Robert, *Human Relation in Administration*, ۱۹۷۴.
- Ernst H. Gombrich, 'The Renaissance Conception of Artistic Progress and its Consequences', in *Norm and Form: Studies in the Art of the Renaissance*, London, ۱۹۷۱, pp. ۱-۱۰.

Ernst Kris and Otto Kurz, *Legend, Myth, and Magic in the Image of the Artist: A Historical Experiment*, New Haven: Yale University Press, ۱۹۷۹.

Erwin Panofsky, *Idea: A Concept in Art Theory*, trans. Joseph J. S. Peake, Columbia, SC: University of South Carolina Press, ۱۹۶۸.

Giorgio Vasari, *Le Vite de Eccellenti Architetti, Pittori, et Scultori Italiani*, Florence, ۱۵۵۰, vols. (Reprint Broude International Editions, New York, ۱۹۸۰). Expanded second edition published in Florence, ۱۵۶۸ (edition published in *Opere di Giorgio Vasari*, ed. Gaetano Milanesi, Florence, ۱۸۷۹ (۱۹۰۶ edition reprinted in ۱۹۸۱).

Hans Belting, *The End of the History of Art?* trans. Christopher S. Wood, Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۸۷.

Hegel's Philosophy of Fine Art: Introduction. Trans. by Bernard Bosanquet. London: Kegan Paul, Trench, Trübner, ۱۹۰۰.

Hugh Honour, *Romanticism*, London: Penguin, ۱۹۷۹.

Joan DeJean, *Ancients against Moderns: Culture Wars and the Making of a Fin de Siècle*, Chicago: University of Chicago, ۱۹۷۷.

Johann J. Winckelmann, *History of Ancient Art*. Trans. by G. Henry Lodge. Boston: James R. Osgood, ۱۸۸۰.

Kant's Critique of Judgement. Trans. by J. H. Bernard. London: Macmillan, ۱۹۱۴.

L. B. Cebik, *Nonaesthetic Issues in the Philosophy of Art*, New York: Edwin Mellen Press, ۱۹۹۰.

Leone Battista Alberti, *On Painting and On Sculpture*, ed. and trans. Cecil Grayson, London, ۱۹۷۲.

Linda Nochlin, "Why Have There Been No Great Women Artists?" [۱۹۷۱], in Linda Nochlin, *Women, Art, and Power*, New York: Harper & Row, ۱۹۸۸.

Mannheim. Karl, *Ideology and Utopia*, ۱۹۳۶.

Marx. Karl. *Zur Kritik der politischen oekonomie*, ۱۸۰۹.

Merton. Robert King, *Social theory and social structure*, ۱۹۸۶.

Moshe Barasch, *Theories of Art from Plato to Winckelmann*, New York: New York University Press, ۱۹۸۰. Michael Baxandall, *Painting and Experience in Fifteenth-Century Italy*. ۲nd ed., Oxford: Oxford University Press, ۱۹۹۲.

Nineteenth-Century Theories of Art, ed. Joshua C. Taylor, University of California Press, ۱۹۸۷, pp. ۴۴-۴۵.

Nikolaus Pevsner, *Academies of Art Past and Present*, Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۴۰.

Paul Oskar Kristeller, "The Modern System of the Arts," *Journal of the History of Ideas*, XII, no. ۴, ۱۹۵۱, pp. ۴۹۶-۵۲۷.

Patricia Mainardi, "The Political Origins of Modernism," *Art Journal*, ۴۵, ۱۹۸۵, pp. ۱۱-۱۷.

Parsons. Talcot, *Toward a general theory of action*. ۱۹۵۱.

Rensselaer W. Lee, *Ut Pictura Poesis: The Humanistic Theory of Painting*, New York: Norton, ۱۹۶۷.

- Riesman, David: *The Lonely Crowd*, ۱۹۵۰.
- Rudolf and Margot Wittkower, *Born Under Saturn: The Character and Conduct of Artist: A Documentary History from Antiquity to the French Revolution*, New York and London: Norton, ۱۹۶۹.
- Robert Goldwater and Marco Treves, eds., *Artists on Art*, New York: Pantheon, ۱۹۴۵.
- Samuel Holt Monk, "A Grace Beyond the Reach of Art," *Journal of the History of Ideas*, V, ۱۹۴۴, pp. ۱۳۱-۱۵۰.
- Suzi Gablik, *The Reenchantment of Art*, New York: Thames and Hudson, ۱۹۹۱.
- Samuel Y. Edgerton, Jr., *The Heritage of Giotto's Geometry: Art and Science on the eve of the Scientific Revolution*, Ithaca: Cornell University Press, ۱۹۹۱.
- Suzi Gablik, *Has Modernism Failed?* New York: Thames & Hudson, [۱۹۸۴] ۱۹۸۶.
- The Elder Pliny's Chapters on the History of Art*, trans. K. Jex-Blake, London: Macmillan, ۱۸۹۶.
- Thomas McEvilley, *Art and Discontent: Theory at the Millenium*, New York: McPherson, ۱۹۹۱.
- T. B. L. Webster, "Plato and Aristotle as Critics of Greek Art," *Symbolae Osloenses*, XXIX, ۱۹۵۲, pp. ۸-۲۳.
- Tom Wolfe, "The Worship of Art: Notes on the New God," *Harper's*, October ۱۹۸۶, pp. ۶۱-۶۸.
- Victor Burgin, *The End of Art Theory*, Atlantic Highlands, NJ: Humanities International Press, [۱۹۸۶] ۱۹۸۸.

علايق و گرايش پژوهشي

دکتر داریوش حیدری بیگوند، استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد است. وی عضو هیأت مؤسس مرکز پژوهشی مطالعات اجتماعی استان خراسان رضوی می باشد. علایق پژوهشی او مبانی روان شناسی و مشاوره، روان شناسی اجتماعی، محیط شناسی انسانی، روش های تحقیق و تکنیک های خاص تحقیق و جمعیت شناسی اجتماعی و اقتصادی است.

داوود نادمی، فارغ التحصیل مقاطع کارشناسی علوم سیاسی از دانشگاه آزاد مشهد و کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی از دانشگاه فردوسی مشهد می باشد. علایق پژوهشی او جامعه شناسی سیاسی، جنبش ها و تغییرات اجتماعی، سنت و مدرنیته، روان شناسی اجتماعی و جامعه شناسی فقر می باشد.